

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم بحثی که بود، گفتیم به سرعت این بحث مرحوم شیخ را تمامش کنیم، بحث در شرایط متعاقبین در شرط اول این هست که باید بالغ باشد عقد صبی درست نیست، عرض شد مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه این بحث را آورده و مختصراً نحوه‌ی برخورد شیخ را بیان کرده اولاً به نقل اقوال و در عین نقل اقوال دلیل، دلیل اول ایشان در این مسأله که عقد صبی باطل است اجماع است، دعوی اجماع یا دعوی شهرت یا علیه اصحابنا خواندیم و دیروز هم اشاره کردیم.

دلیل دوم را عرض کردم یک نکته‌ای را هم بگویم، ما الان بیشتر در این بحثی که می‌خواهیم متعرض بشویم، بیشتر جنبه‌ی نکات را بحث می‌کنیم چون بحث گذشت و شمارش هم به عهده‌ی شما باشد، نکته‌ی اول و دوم و سوم و... و عرض کردیم دلیل اول ایشان اجماع است، دلیل دوم ایشان یکی دو روایت است که اذا زوجت و دخل بها و لها تسعة سنين رفع عنها الیتیم و دفع إليها مالها، یکی این روایت و روایت عبدالله بن سنان است که بعد از او ایشان نقل کرده است، یکی هم این است که روایت خاصی ماست، و عرض کردیم مسأله‌ای که در باب صبی و بلوغ هست در قرآن کریم راجع به عقد و قراردادها و ایقاع و اقرار و انشاء صبی نیست، آن که ما در قرآن داریم راجع به اموال صبی و یتیم است یک توضیح مختصری هم سابقاً عرض کردیم یکی از مشکلاتی که در دنیای عرب بود اگر شخصی فوت می‌کرد خیلی هم سعی می‌کردند که هم ایتام را اذیت نکنند و هم این اموال را به یک نحوی بخورند.

ولذا مثلاً یا اموال را می‌گرفتند و یا با مادرش ازدواج می‌کردند لکن به قول ما عقد سیاسی بود، ازدواج واقعی نبود و به خاطر اموال بود و یکی از اموری که خیلی در آن زمان محل سوال و جواب بود همین مسأله‌ی ایتام و اموالی که دارند بود، عرض کردم اگر حال داشتید که تاریخ را نگاه کنید در جریان حمله‌ی جیش یزید به مدینه بعد هم به مکه زمان عبدالله بن زبیر، نسبت به مدینه که هجوم کرد و مدینه را سه روز اباحه کرد بعد لشکر شام رو به مکه آوردند و در آنجا با عبدالله بن زبیر جنگیدند در یکی از متون تاریخی که در

طبری هم هست به نظرم، سوالی که اهل مکه لشکر عبدالله بن زبیر از یزیدیان کردند این بود که کیف تعاملون مع الأیتام، اصلا سوالشان این بود که یک جواب قبیحی هم دادند که نمی‌خواهم بگویم.

به هر حال این خودش یکی از مشکلات بود آن وقت مسأله‌ای که در قرآن هست این است وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح اینجا بلغوا دارد، فان آنستم رشدًا فادفعوا الیهם اموالهم، بحثی که ما الان داریم بحث این نیست بحث این است که صبی یک مالی یا مال خودش یا مال دیگری مال پدرش را می‌گیرد و می‌فروشد آیا عقد صبی درست است یا نه؟ حتی بالاتر اصلا یک معامله‌ای می‌خواهد انجام بگیرد یا بناست که زن و شوهر بشوند و عقدش را صبی می‌خواند دو تا صبی وکیل از زوج و زوجه آنهایی که گفتند صبی درست نیست مرادشان این است روشن شد؟

مثلا همین روایتی که ایشان متأسفانه آورده است، و جاز أمرها فی الشراء والغلام لا یجوز أمره فی البیع والشراء ولا یخرج عن الیتیم حتی یتبلغ خمسة عشر سنة، دقت کنید این امره فی الشراء نه اینکه بحثی است که ما داریم یعنی امره در شراء مال خودش بحثی را که ما الان داریم در شراء مال دیگری بود، در بیع و شراء اموال دیگران بود. آن که الان مطرح می‌کنیم این است، یا مثلا اقرار صبی است، اگر که صبی به مطلبی اقرار کرد آیا اقرار او نافذ هست یا نه کما اینکه محل بحث عرض کردم بحث صبی و بچگی و دوران کودکی یک نکات عقلائی هم دارد اگر بچه‌ای است که شعورش کامل نیست ممکن است ده سالش هم باشد، این سیره‌ی عقلائی دارد که این جور روابطش قابل ارزش و ترتیب آثار نمی‌شود.

محل بحث هم بین علما در حقیقت این بحث بود که صبی ممیز فقط به حد بلوغ نرسیده است، هنوز قبل از سن بلوغ است لکن ممیز است و حواسش هست همه چیز هم بلد است ممکن است خیلی هم در خرید و فروش و مسائل این جوری استاد و وارد باشد اما هنوز بالغ نشده است، پس محل کلام در حقیقت این است، کما اینکه این مسأله از همان قرن دوم که به شدت مطرح شد و اهل سنت هم مطرح کردند بنایشان به این بود که عقد صبی درست نیست و عرض کردم مراد از عقد صبی این نیست که در قرآن آمده است، اشتباه نشود، آن که در قرآن آمده است عقد صبی در مال خودش است.

یکی از حضار: چه تفاوتی دارد؟

آیت الله مددی: نه این مال من است فرض کنید این کتاب من را این آقا برد که بفروشد ...

یکی از حضار: بعد اینکه وکیل قرار دادنش ...

آیت الله مددی: آن هم می گوید درست نیست ...

چون آن جا مراد دفع مال است، تصرف است، ایشان به قول خود شیخ هم اشکال می کند که مراد استقلال به تصرف است، اصلا آن آیات مبارکه ناظر به این است که خودش در اموالش تصرف بکند یکی از تصرفاتش هم بیع و شراء است، اصلا بحث ما ربطی به آیه ندارد، این روایتی که ایشان آورده جاز أمرها فی الشراء والغلام لا يجوز أمره فی البیع والشراء، مرحوم شیخ گفته این لا يجوز یعنی استقلال نه این نمی خواهد برای استقلال حرفی بزند، لا يجوز امره فی البیع والشراء یعنی برای اموال خودش چرا چون مالش به او دفع نمی شود. مشکلی که پیدا شده این است که از قرن دوم که دنیای فقه شروع شد بنا به این شد که عقد صبی درست نباشد. بعد اصطلاح شد که مراد از یتیم یعنی صغیر اصلا در مباحث روایات و اینها مثلا زکات مال یتیم یعنی مراد غیر بالغ بود چون دارد که متی ینقطع اذا بلغ، اصلا بلغ، یک روایتی هست لا یقال له یتیم الا لم یبلغ یک تعبیر دارد.

یکی از حضار: حتی یفیک

آیت الله مددی: نه آن یفیک در مجنون است نه بلوغ را بحث می کنیم .

لا یتیم بعد احتلام، لذا بنایشان به این است که مراد از یتیم یعنی صبی، خیلی از احکامی را که ما الان در صبیان داریم ... عرض کردم اخیرا بعضی جمع کردند اینها را، خود احکام صبیان جمع بشود خیلی مفید است، شنیدم که بعضی جمع کردند و چند هزار صفحه هم شده است، انصافا احکام صبیان در دنیای اسلام دارای آثار فراوانی است و در ابواب مختلف هم این را دارد و احتیاج به شرح های تاریخی هم دارد حالا من وارد نمی شود چون بحث ها خیلی با هم خلط می شود.

.....

بحث بیع و شراء یتیم و عقد صبی نه به عنوان اینکه ایشان می گوید يجوز امره معلوم می شود یعنی استقلالاً نه شیخنا مراد از يجوز امره فی البیع والشراء یعنی در اموال خودش، چون این تفسیر آیه است آیه راجع به اموال خودش است وابتلوا الیتامی حتی اذا آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ، آیه ای که در قرآن است دادن مال به یتیم و صبی است، عرض کردم معروف و مشهور این است ، چون در کتاب نیامده چون ممکن است در اثر گذشت زمان فراموش بشود، معروف و مشهور بین فقها سنتا وشیعتا و مفسرین شرط دفع مال دو چیز است بلوغ و رشد، مجرد بلوغ هم کافی نیست یکی بلوغ باشد حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم، بعد از بلوغ .

و عرض کردیم که مرحوم نائینی یک تقریری در اینجا دارد که حالا ما فکر نمی کنیم که خودشان هم به آن اعتقاد داشته باشند، حالا من هم یادم رفته که بعد قبول کرده یا نه، یک تعبیر عجیبی است که وابتلوا الیتامی را ایشان اینجور معنا کرده ، ابتلا یعنی امتحان، آزمایش بکنیم ایتام را تا قبل از بلوغ ، حتی اذا بلغوا ، مثلاً ده ساله است بعضی از تصرفات می بینید آزمایش می کنید ، حتی اذا بلغوا النکاح، این آزمایش را انجام بدهید، فان آنستم ، اگر در این دوران آزمایش آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم ، آن وقت معنایش این است که اگر رشد پیدا کرد تمیز پیدا کرد هنوز بالغ نشده هم مالش به او داده بشود.

این معنا خلاف ظاهر است انصافاً، ندیدم از مفسرین هم کسی اینجور معنا کرده باشد، خیلی معنای عجیبی است که مرحوم نائینی در منیة الطالب دارند، پس بنابراین اینجور معنا می کند، وابتلوا الیتامی حتی اذا ... ، یعنی این ابتلا تا ایام بلوغ است، در این فتره یعنی از ده سالگی تا بلوغ فان آنستم در این فتره، مشهور علما فان آنستم را بعد از بلوغ زدند، بعد البلوغ فان آنستم منهم رشدا، مرحوم نائینی قبل از بلوغ زده به این معنا ، امتحان باشد تا ایام بلوغ در این اثناء آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم انصافاً معنای خلاف ظاهری است. و عرض کردیم از قرن دوم که قرن فقها شروع می شود قرن اول و دوم انصافاً در بین فقها مساله اینکه بیع صبی درست نیست را عرض کردیم که روایتی را مرحوم شیخ دارد و این مطالبی را که شیخ دارد دلیل اول ایشان اجماع دلیل دوم ایشان یکی دو تا روایت آوردند دلیل سوم ایشان رفع قلم است.

عرض کردیم در میان اهل سنت فقط رفع قلم است و بعد هم که یک عده‌ای از فروع اهل سنت هم به ما منتقل شد این فرع هم توسط مقصود منتقل شد، یعنی ما در فقه ماثور خودمان فقهی که متن روایات است چنین روایتی را نداریم، در عقد صبی، اشتباه نشود، نه در تصرفات صبی در مال خودش آن را در آیات قرآن داریم.

حالا فرض کنیم یک صبی عاقل و بالغ هست عربی هم بلد است و معنایش را می‌فهمد وکیل می‌شود از یک خانمی در عقد ازدواج بحث این است که این درست نیست و باطل است حرف اینها این بود، حرف آن طرف مقابل که این را که خوب نقطه‌ی واضحی هم ندارد، اگر ممیز بود تشخیص می‌داد بلد بود، می‌گویند مثلاً بعضی در سن یازده و دوازده سالگی مجتهد شدند، بلد بود خوب اشکال ندارد خوب این وکیل بشود و اجرای صیغه‌ی عقد بکند عرض کردیم شبیه این هم در اهل سنت داریم در غیر از صبی، در زن در خصوص نکاح هست، شاید عده‌ی زیادی از آنها قائل هستند که زن حق ندارد عقد نکاح را بخواند ولو برای دیگری.

یک روایتی هم نقل می‌کنند که عایشه این طور بوده، که دختر برادرش یا دختر خواهرش نزد او بود وقتی که می‌خواست عروسیش بکند داد یک مردی عقد را خواند خودش نخواند، این فتوا در میان اهل سنت هست که خصوص عقد نکاح را زن نمی‌تواند جاری کند. این حرف را اینها در صبی گفتند، این بحث صبی روشن بشود.

اشکال کار چه بود، اشکال کار این بود که این واقعا ممیز است یک، دو اینکه تدریجا خیلی از معاملات الان هم هست زمان ما بچه‌ها می‌روند بازار یا می‌روند دکان یک نان می‌خرند پنیر می‌خرند یعنی در جامعه این جا افتاد لذا از همان اوایل عده‌ای به این فکر افتادند که عقد صبی در محقرات درست باشد، این هم یک نکته.

این مطلب تدریجا به فقه ما هم سرایت کرد که بگوییم در محقرات قبول بکنیم، مرحوم شیخ می‌خواهد بگوید نه، بعد حدیث رفع القلم را سنی‌ها نقل کردند.

یکی از حضار: این بحثی که شما در قبل از ماه رمضان هم داشتید که ما رفتیم محل تبلیغ رفتیم هندوانه بخریم دیدیم این صبی است، یاد شما افتادیم نفهمیدم که هندوانه محقرات است یا نه؟

آیت الله مددی: همین است که مشکل این است که فقه اگر بخواهد در زندگی بیاید همین مشکلات را دارد، مشکلات تطبیق فقه در زندگی یکی اش همین است.

عرض کنم خدمتان که مرحوم شیخ اول اجماع را مطرح کرد، بعد هم آن یکی دو تا روایت نقل کرد که انصافا آن روایت ربطی بما نحن فیه ندارد، بعد هم حدیث رفع القلم را نقل کرد و عرض کردیم مرحوم شیخ در اینجا اولاً ثانیاً ثالثاً به حدیث رفع القلم اشکال کرد و عرض کردیم مرحوم شیخ به حدیث رفع القلم اشکال صدوری یعنی به لحاظ سند نفرمودند و توضیح داده شد که حدیث رفع القلم در میان اهل سنت چندین سند دارد و امثال بخاری و مسلم و بزرگان شان قبول نکردند و حدیث رفع القلم نزدشان ضعیف است، یکی یکی نکات حدیث رفع القلم را تکرار کنم.

بخاری در دو جا به دو مناسبت حدیث رفع القلم را عن علی نقل می کند.

یکی از حضار: شیخ طوسی که در مبسوط آورده پذیرفته یا رد کرده است ؟

آیت الله مددی: شیخ طوسی آوردنش در مبسوط خیلی شاهد نیست چون فقه تفریعی است و مشکل دارد .

اما فرض کنید مثلاً کلینی نیآورده شیخ صدوق نیآورده این بزرگان اصحاب ما نیآورده است.

یکی از حضار: خودش در تهذیب هم نیآورده است ؟

آیت الله مددی: نه نیآورده است، حدیث رفع القلم را نیآورده است.

بله شیخ مفید در مقنعه به یک مناسبتی با این تعبیر که وقد روت العامة والخاصة که عمر امر کرد یک زن مجنونه ای را حد جاری کنند و علی بن ابی طالب فرمود نه رفع القلم ، تنها روایت ما همین روایت مرسلی است که شیخ مفید در مقنعه نقل می کند به نظرم در ارشاد است در مقنعه نداریم، در شرح حال امیرالمومنین ، عامه ای ایشان درست است، عرض کردیم حدیث رفع القلم در عامه نزد محققین شان سند ندارد، نزد درجه ای دویشان چرا سند دارد، و عرض کردیم اصح سند نزد آنها عن عائشه است اشتباه نشود، لکن عن عائشه خیلی سند ندارد عن علی خیلی سند دارد، عن علی خیلی دارد، طرق متعدد دارد و عرض کردیم اینقدر این مشهور بوده که بخاری که مبنایش

معلوم است دو بار این حدیث را آورده نه به عنوان حدیث عن رسول الله ، عن علی آورده است، تعلیقا با حذف اسناد عن علی نقل می کند دو بار هم نقل می کند و هر دو بارش هم با هم مختلف است چون من خیلی در متن بحث کردم متن حدیث را اگر کامل دقت بکنید متوجه می شوید که دو متن با یکدیگر مختلف است و از دو مصدر نقل می کند.

و طرق عام بعلی زیاد است لکن غیر از علی هم هست لکن بعضی از عامه عن علی را هم تصحیح کردند، ما که اصلا نداریم حالا تصحیح بکنیم یا نکنیم فقط شیخ مفید داریم که آن هم به صورت مرسل است، بله در کتاب تهذیب منفردا دارد که لا حد علی مجنونه به جای رفع القلم حد آمده است، بعدها هم اصحاب مثل مرحوم شیخ اینجا ظاهرا مواخذه آمده مواخذه هم یعنی حد ، این راجع به حدیث رفع القلم و تاریخش، انصافا اگر ما باشیم و طبق قاعده مشکل دارد، نکات دیگری را هم عرض کردیم و غیر از خود حدیث رفع القلم مجموعه ی روایاتی که درش کتابت وجود داشت روایتی که درش قلم بود، این را هم آوردیم.

غیر از حدیث رفع القلم ما یک حدیث دیگر هم داریم که درش قلم آمده لکن غیر از این متن ثلاثی است این متن ثلاثی نیست، این را مرحوم شیخ در صفحه ی ۲۸۲ آورده است، حالا ما چون بحث را مرتب کردیم این خوب بود در ذیل خود حدیث رفع القلم آورده می شد در صفحه ی ۲۸۲ بل یمكن بملاحظه بعض ما ورد من هذه الأخبار فی قتل المجنون والصبي إستظهار المطلب من حدیث رفع القلم وهو ما عن قرب الإسناد ، عرض کردیم قرب الاسناد عبدالله بن حمیری از اجلاء اصحاب است ، بسنده عن أبي البختري عن جعفر عن أبيه عن علي أنه كان يقول في المجنون والمعتوه ، معتوه یعنی آسیب دیده آفت دیده کسی که آفتی پیدا کرده مراد کسی است که دیوانه است، الذي لا يفقه والصبي الذي لم يبلغ عمدهما خطأ تحمله العاقله وقد رفع عنهما القلم ، در این حدیث که ابوالبختری نقل کرده حالا چون ابوالبختری قاضی بوده قاضی بغداد هم بوده قرشی هم هست مرد ملایی هم هست و وضاع هم هست حتی از او تعبیر به اکذب البریه هم شده است ، به نظر من این هوشیاری است که این نائم را برداشته، چون دیده نائم خیلی معنا ندارد.

چون رفع القلم عن الثلاثه یکیش نائم است، نائم نمی خورد چون واقعا هم یک مشکل آن متن این است چون بنابر مشهور بین اصحاب ما نائم تکلیف دارد، حتی مساله ی دیه را در نائم بعضی ها قائلند، مشهور قائلند عده ای قائل نیستند، آن وقت رفع القلم عن النائم ... مضافا

اینکه هنوز هم برای ما روشن نیست که چرا نائم اصلا ذکر شده است، حالا صبی چون در آیات هست مجنون هم به خاطر آن مجنونی که امیرالمومنین نجاتش داد، اما نائم اصلا هیچ تطبیقی هم نداریم، اصلا عبارت منسجم هم نیست، چون نائم مسلم تکلیف دارد، اگر خوابش برد باید نمازش را قضا کند اگر خوابش برد روزه نگرفت والی آخره پس نائم تکلیف دارد و خالی از تکلیف نیست و ربطی به آن دو یعنی صبی و مجنون ندارد.

لذا من فکر می‌کنم که این ابوالبختری که خطیب بغداد در موردش دارد کان یسهر اللیل فی وضع الحدیث اصلا شب‌ها بیدار خوابی می‌کشید برای جعل حدیث، خیلی استاد است انصافا در جعل حدیث خیلی فوق العاده استاد است، این احادیث مجعول ایشان است. نکته‌ی بعدی این است که شواهد نشان می‌دهد حدیث رفع القلم در قرن اول در کوفه جا افتاده بود حتی اینکه بخاری عن علی نقل می‌کند این است، و اهل کوفه این را عن علی نقل کرده‌اند، شواهد بیشتر حاکی از این است، این ابوالبختری در نیمه‌ی دوم قرن دوم و در زمان هارون بوده، می‌گویند امام صادق با مادر او ازدواج کرده بود لذا یک مجموعه‌ی احادیث و دفتری دارد که عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی سند یکی است، مثل همان محمد بن سکونی لکن این کتاب مجعول است، البته که روایات ابی البختری الان در کافی هم داریم اشتباه نشود، این حدیث در کافی نیست در قرب الاسناد است اما احادیث ابوالبختری در کافی هم هست و عرض کردیم در روایات ما این حدیث که اللهم لولا الخبز ما صلینا منحصرا همین آقا گفته است هیچ کس دیگری نیاورده است.

در روایت اهل سنت به ابو موسی اشعری هم نسبت داده شده است لکن نه با این متن، این متن منحصرا برای ابوالبختری عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علی است، تصادفا این متن در کافی هم هست، جلد پنچ یا شش کافی است در فضل خبز به نظرم در کافی این روایت را نقل می‌کند، حالا چه توجیهی دارد نقل کلینی از این جور افرادی که مشهورند به کذب و جعل و تزویر دیگر حالا آن یک بحث دیگری است که از محل بحث ما خارج است.

فکر می‌کنم از اینکه این مطلب فقط در کلام ابی البختری آمده این بیشتر شاهد بر بطلان روایت باشد تا بر صحت آن، مضافا به اینکه ما نداریم در کلام ایشان آمده است، شواهد نشان می‌دهد که در قرن اول در کوفه این حدیث پخش شده است، و در قرن دوم اجمالا بین فقها راه افتاده است و نمی‌شود انکارش کرد.

یک توضیحی هم نشد تا الان بدهیم، سابقا اجمالا عرض کردیم، نسبت به آنچه مروی عن امیرالمومنین است به طور متعارف توسط ائمه علیهم السلام حضرت سجاد حضرت امام حسین مثلا بعدها امام باقر امام صادق آنچه که مروی عن امیرالمومنین است عاداتا اصلش از مدینه است و بعد پخش شد اما بعضی از مرویات از امیرالمومنین اصلش از کوفه است بعد به مدینه رسیده است، این یک شرحی دارد که حالا نمی‌خواهم واردش بشوم، ظاهرا این هم از همان احادیث است ولذا عرض کردیم این را اهل سنت به اسانید متعدد به امیرالمومنین نسبت دادند، لکن باز هم چون یک ریشه‌ی درستی نداشته است متاسفانه باز توجه نشده است.

در متون اهل سنت چون دیروز هم از نصب الرايه خواندم چیز عجیب این است که وقت امیرالمومنین به عمر می‌گوید این مجنونه‌ی بنی فلان است و پیغمبر اینجور فرمودند، در این مورد اهل سنت سه تا متن دارند که این هم برای ما خیلی عجیب است، در یک متنش این طور است اما علمت أن القلم رفع، اگر این مطلب درست باشد معلوم می‌شود امیرالمومنین این را ارجاع داده به یک امر ارتکازی به یک امر عقلائی، اما علمت؟ در یک متنش دارد که رسول الله قال، اما علمت رسول الله قال؟ آن وقت در یک متن دیگر دارد که قال عمر ما كنت اعلم امیرالمومنین فرمودند نه انا اعلم، این را هم دارد، در یک متنش دارد که بله یادم آمد فهمیدم که پیغمبر گفت، در این متنی که منسوب به امیرالمومنین در کتب اهل سنت است که هیچ کدامش در کتب ما نیامده است، و آیا این در واقع چه بوده کلمه‌ی نائم چرا اینجا اضافه شده تطبیقی روی مورد نائم بوده است؟ موردی نائم بوده که حضرت فرمودند رفع القلم ما آنجا مفصل بحث کردیم و یک روایت دیگری هم بود که قلم درش بود که آن مشککش این بود که از طریق فطحیه و عمار ساباطی بود این توضیحات را دادیم و گفتیم اینها نشان می‌دهد که این تعبیر کم کم در بعضی از روایات در قرن دوم آمده است اما ریشه‌ای در روایات واضح ما ندارد، این

تعبیر رفع القلم، و عطف نائم هم به آن مطلب خیلی عجیب است هم به لحاظ تطبیقی که مثلاً بگویند کسی مثلاً خواب بود امیرالمومنین فرمودند رفع القلم .

یکی از حضار : نائم حد ندارد .

آیت الله مددی: حدش و مواخذه اش ...

یکی از حضار: مواخذه به معنای همان حد دیگر ...

آیت الله مددی : آن در روایت ما داریم که لا حد علی نائماً حتی یتیقظ . اما دیه چرا ثابت است.

در میان شیعه شاید نادر اما در میان سنی ها داریم که دیه هم ندارد ، اما خلاف مشهور است .

علی ای حال فعلاً وارد نشویم، این نکات بحث را عرض کردیم روایت رفع القلم را متعرض شدیم چون عرض کردیم اضافه، حدیث کلمه‌ی رُفْع را هم متعرض شدیم ، چون خود ملاحظه‌ی مواردی که رفع آمده به فهم معنا کمک می‌کند، گفتیم متأسفانه این کلمه در دو حدیث آمده است، رفع عن أمتی الخطاء والنسيان یکی هم رفع القلم هر دویش هم محل اشکال است، یعنی یک تعبیر شایعی نیست که با روایت دیگر این تعبیر را حل بکنیم که بفهمیم چیست.

به هر حال مرحوم شیخ قدس الله نفسه به حدیث رفع القلم هم اشکال می‌گیرد، راجع به این حدیثی که از ابی البختری در صفحه ۲۸۲ خواندیم یک شرحی راجع به آن داده که این ذیل کلام علت است ؟ معلول است ؟ از صفحه‌ی ۲۸۲ تا صفحه‌ی ۲۸۴ ، یک جای دیگر هم بعد باز روی حدیث ابوالبختری مرحوم شیخ مانور داده است، به نظر ما حدیث ابوالبختری کاملاً ضعیف است به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و احتیاجی به این بحث‌ها ندارد و اصلاً نباید رویش بحث بشود.

بحث بعدی روی حدیث رفع القلم بعد مشکلاتی را که عرض کردیم ...

من یک قاعده‌ی کلی را که سابقاً هم عرض کردم گفتیم احتمال دادیم ما که بعضی از روایاتی که تعابیر اسلامی ندارد اینها از قوانین رم یا یونان یا از قوانین ایران وارد شده باشد و این در کوفه به خاطر جهاتی من جمله ظهور حرکت زناده در کوفه بود یکی از

مشکلات جهان اسلام در قرن دوم همین حرکت زناده بود، و متأسفانه حرکت زناده اساساً در کوفه سال ۱۲۸ است یک روایت هم از امام صادق داریم و اینها تدریجاً در کوفه جایگاهی پیدا می‌کنند.

یکی از غلات منحرفین ما هم که هست جزو همینها هستند، و این زناده کارهای عجیب و غریبی در کوفه داشتند چنین بار عرض کردم، اگر امالی سید مرتضی را ببینید اوائل جلد اولش یک مقدار افعال قبیحه‌ی اینها را دارد، این حرکت زناده در کوفه این هدف را پیگیری می‌کردند که بتوانند عده‌ای از افکار را در اسلام داخل بکنند، خوب زندیق مشهور آن زمان عبدالکریم ابن ابی العوجاء است که اضافه‌ی بر اینکه همه چیز را منکر بود حج هم می‌رفت، دارد که مع اصحابه معلوم می‌شود که یک تشکیلات فرهنگ هم داشته، آن وقت می‌رفته جلوی کعبه انکار خدا و پیغمبر و همه چیز هم می‌کرده، خیلی عجیب است این تفکر که به جای اینکه بلند شود به کشورهای اسلامی سفر بکند می‌گوید از کشورهای اسلامی می‌آیند به اینجا و ما اینجا عقائد مردم را خراب کنیم، یک شعر فارسی هست که می‌گوید چو کفر از کعبه آید وای آنکه از مسلمانی، ایشان کفر را از کعبه شروع کرد.

علی‌ای حال ایشان در سال ۱۵۸ قمری توسط مهدی عباسی کشته شد، اصلاً مهدی عباسی یکی از عللش هم این بود زناده زیاد شدند دستور قتل عام زناده را داد، به قول ایرانی‌ها بابی کشی، یکی از جاهایی که بابی کشی در اسلام اول شد زمان مهدی عباسی پسر منصور دوانیقی بود، ایشان دستور قتل زناده را داد و این مطلبی است که ایشان گفته و در کتب اهل سنت هم آمده البته من قبول ندارم این آدم دروغو بوده و یک دروغی گفته و متأسفانه شیخ انصاری هم در رسائل این مطلب ابن ابی العوجاء را آورده است، ایشان گفت من چهار هزار حدیث را در بین مسلمانان ترویج کردم که الان در حلال و حرام بین مردم دائر است و اصل ندارد این را شیخ انصاری هم نقل می‌کند، من فکر می‌کنم که دروغ گفته و این از دروغ‌های دیگرش است و این را هم اضافه کرده است.

غرض این نشان می‌دهد که لا اقل در این فکر بودند حالا اگر دروغ نگفته باشد در این فکر بودند که احکام الهی را تحریف کنند و این مجموعه‌ی مثلاً الناس مسلطون علی اموالهم، ببینید یک مجموعه‌ای داریم که اصطلاحات اسلامی درش نیست، مثل المومن عند

.....
شروطهم نیست ، الصلح جائز بین المسلمین نیست، مثلاً اقرار العقلاء علی انفسهم جائز به احتمال بسیار قوی اینها یا اساس عقلائی داشته

یا در قوانین دیگری بوده و تدریجاً وارد شده است و مثلاً تصور شده بعدها که حتی این روایت است.

اگر وسائل در اختیار دارید این کتاب اقرار را بیاورید ایشان می گوید وقد ذکر فی کتب الفقه این حدیث نبوی اقرار العقلاء البته ایشان

احتیاط فرمودند و فرمودند ذکر فی کتب الفقه، و من عرض کردم این اصلاً روایت نیست، اگر سرائر ابن ادریس را بیاورید نوشته معقد

اجماعهم علی ان اقرار ... اصلاً مقعد اجماع است اصلاً نص نیست اصلاً کلاً خبر واحد هم نیست.

این تعبیر ما لا یدرک کله لا یتدرک کله والی آخره ، المیسور لا یسقط بالمأثور ، الناس مسلطون علی اموالهم ، الناس فی سعة ما لم

یعلموا ، این روایت مثل این رفع القلم این روایات را ما به احتمال بسیار قوی شواهد کاملاً روشن است، عبارت را آوردید ؟

یکی از حضار: از عوالی است .

آیت الله مددی: نه وسائل ، وسائل از عوالی نقل نمی کند، وسائل را عرض کردم نه جامع الاحادیث، وسائل کتاب الاقرار باب اولش در

کتاب وسائل رضوان الله تعالی علیه

به ذهن من می آید که این حدیث در قرن اول جا افتاد شروع شد و در حقیقت سر این هم که خیلی بین ما مشهور نشد از کوفه شروع

شد لکن به مدینه ختم نشد، ختمش به مدینه همین روایت ابی البختری است که به امام صادق نسبت داد که آن هم روشن نیست.

یکی از حضار : کدام را بخوانم ؟ عن محمد بن یعقوب ...

آیت الله مددی: حدیث اقرار العقلاء علی انفسهم

یکی از حضار: من علمائنا فی کتب الاستدلال عن النبی ...

آیت الله مددی: ببینید روی جماعه فی کتب الاستدلال ...

.....
حالا ایشان محدث بزرگی است انصافا من به صاحب وسائل خیلی معتقدم بسیار مرد جلیل القدری است ایشان باز ایشان تصور کرده که روایت است روی جماعه من علمائنا فی کتب الاستدلال عن النبی ، ببینید در صورتی که در سرائر تصریح می کند معقد اجماعهم علی ان اقرار العقلاء علی انفسهم جائز ، نحوه ی این مطالب را جمع و جور کردن کار خیلی مشکلی است.

علی ای حال در کتاب وسائل هست مطمئن بودم نه اینکه شبهه ای داشتم، دقت بکنید این یک مطلبی است که باید جداگانه رویش بحث بشود ، بعد مرحوم شیخ آن حدیث رفع القلم را هم اشکال می کند بعد خود شیخ هم در مساله اشکال می کند عرض می کنم سر اشکال دو نکته است یک ...

یکی از حضار : کتب استدلال چیست ؟

آیت الله مددی: یعنی کتب فقهی کتب تفسیری مثل کتب علامه و اینها در کتب حدیث نیامده است ، خوب خود این عبارت مشعر به این است که حدیث نیست ، نمی خواسته که دیگر مطلبی بفرمایند ، همین که ذکر جماعه من اصحابنا فی کتبهم الاستدلالیه ، خود این دلیلی است که این روایت نیست .

پس مجموعه ی مطالب عرض کردیم مرحوم شیخ اشکال در مساله هم عرض کردم مساله در بین عامه انصافا جا افتاد عده ای از عامه عرض کردم در کوفه در اصطلاح آن زمان مکتب رای و قیاس است خیلی سعی می کنند از نصوص شریعت خارج بشوند و حسب قاعده صحبت بکنند، خیلی مقید به شریعت نباشند، انصافا اینها دو تا اشکال اساسی بود یکی وجودش در خارج و کثرتش در خارج یکی هم ممیز بودن صبی ، چون عملا اینطور بود که صبی گاهی قبل از بلوغ واقعا ممیز است و تشخیص می دهد و کارها را درست انجام می دهد. از آن طرف هم نکته ی اساسی را رفع القلم گرفتند، آن وقت در رفع القلم غیر از اشکالات صدور اشکالی که مطرح شد بحث سر این بود که آیا حدیث رفع القلم می تواند اوفوا بالعقود را تخصیص بزند یا نه.

یعنی مثلاً احل الله البیع، اوفوا بالعقود شامل عقد صبی و بیع صبی هم می‌شود، اگر ممیز باشد و تشخیص بدهد شامل او می‌شود، رفع القلم می‌تواند تخصیص بزند یا نه؟ تأمل کنید، عرض کردیم اصطلاحاً این مطلب را هم عرض کردیم تعبیر به تخصیص که الان به آن جمع مقبول می‌گویند و تعارض غیر مستقل این ابتدائاً آن که در مصادر داریم توسط شافعی در الرساله مطرح شده است.

الان در بین ما تخصیص یک امر جا افتاده‌ای است که اصلاً جای بحث ندارد ما روی تخصیص چرا شبهات داشتیم با اینکه وضع تاریخی را هم بررسی کردیم و این مطلبی را که در کتاب شافعی آمده انصافاً در کتب اهل سنت و بعد هم شیعه در کتب اصولی شیعه و شیعیانی که تدریجاً از اهل نصوص دور شدند این دیگر جا افتاد خصوصاً امثال شیخ طوسی، و یکی از راه‌های بسیار مهمی شد که شیخ طوسی اختلاف روایات را از راه تخصیص حل کرد. توضیحات این را در محل خودش عرض کردیم.

البته من باز توضیح عرض کردم مقایسه‌ی دو دلیل ما سه راه گفتیم، این را چون امروز نمی‌رسم فردا توضیح می‌دهم چون خیلی مفید است، یک راهش ادبیات قانونی است چون این تعبیر را ندارند مراد ما از ادبیات قانونی یعنی دو دلیل که به حسب ظاهر با هم کنار نمی‌آیند یک راهش این است که از راه تعبیر قانونی و ادبیاتی که دارد استفاده بکنیم برای حل مشکلشان، این ادبیات قانونی عرض کردیم در قدیم منحصر در تخصیص بود چه علمای شیعه چه سنی، البته تخصص هم مطرح بود لکن تخصص چون تصرف نیست، وقتی گفت اکرم العلماء جهال را قطعاً شامل نمی‌شود، جاهل خارج به تخصص بود، مگر یک فرع و مسالیه‌ی دیگری که جایش اینجا نیست. اما بعدها در شیعه فقط اهل سنت هم هنوز ندارند اشتباه نشود، دو تای دیگر هم در این ادبیات قانونی وارد شد یکی حکومت یکی ورود اینها اشتباه نشود.

یعنی حدود دویست سال، صد و شصت، هفتاد سال است که این اصطلاح ورود و حکومت را هم ما در ادبیات قانونی وارد کردیم، پس در ادبیات قانونی وقتی دو دلیل را نگاه می‌کنیم به لحاظ ادبیات قانونی سه نکته را می‌بینند که جمع بشود، یکی تخصیص، آن را جمع مقبول می‌دانند، یکی حکومت، که آن هم جمع مقبول می‌دانند، یکی هم ورود و ضوابطی را هم برای این گفتند.

یعنی الان آنچه که در حوزه‌های متعارف است ولذا یکی از مباحث خیلی مهمی که بعد از این تفسیر پیدا شد نسبت بین اصول بعضها مع بعض ، اصول با امارات ، آن روایاتی که می‌گویند لا تنقض الیقین بالشک از یک طرف آن روایتی که می‌گویند سوق مسلمانان حجت است از یک طرف ، از آن طرف شما می‌بینید که این حیوان مذکی نبود زنده بود مذکی نبود شک می‌کنید تذکیر شده یا نه اصل عدم تذکیر است، استصحاب عدم تذکیر جاری می‌کنید از آن طرف پس گوشت را از قصاب اگر بخواهید بگیریید شک دارید و نمی‌گیریید، از آن طرف می‌گویند قصاب مسلمان است از او بگیر.

این دو اصل با همدیگر معارضند، اصالت سوق مسلم با اصالت تذکیر با هم معارضند، این راهی بود که مثلاً علمای قدیم ما این را تخصیص می‌گفتند اشتباه نشود، از زمان شیخ بحث عوض شد، بعضی احتمال ورود دادند کم داریم بیشتر احتمال حکومت دادند، کمی هم داریم که احتمال تخصیص دادند یعنی گفته که شما بنا بگذار بر حالت سابقه مگر که سوق مسلمان باشد، تخصیص یعنی این، لا تنقض الیقین بالشک مگر در جایی که دست مسلمان و سوق مسلمان باشد، روشن شد که تخصیص یعنی چه ؟ مثل لا تکرّم الفساق الا العلماء مثلاً .

یکی از حضار: ورود قانونی ؟

آیت الله مددی: آن را بعد عرض می‌کنم .

این ادبیات قانونی شد این ادبیات قانونی ، تعبیر ادبیات قانونی برای بنده است و من از کسی هم نشنیدم ، این ادبیات قانونی فعلاً در حوزه‌های شیعه‌ای ما سه تا است، نسبتش را عرض کردم همین نسبت بین استصحاب و قاعده‌ی سوق مسلمان، تصادفاً ورود را کم داریم شاید بعضی‌ها نادرا ... تخصیص هم دیدم بعضی از معاصرین حالا تخصیص هم نوشتند اگر من اشتباه نفهمیده باشم روایت ایشان را یا او درست نوشته باشد، یا من بد فهمیدم یا او درست ننوشته است، تخصیص هم نوشتند لکن آن که الان متعارف است مثل آقای خوئی و دیگران قائل به حکومت هستند. اینکه ما راه چهارمی را هم گفتیم که جایش اینجا نیست و بحثش اینجا نیست .

این ادبیات قانونی است اصطلاح ما ، ولذا این نکته را دقت بکنید مثلاً آمدند گفتند که مراد از قلم، قلم مواخذة است یعنی عقوبات یعنی احکام جزائی پس حدیث رفع القلم با اوفوا بالعقود نسبتی ندارد، روشن شد این مقدمه را برای چه گفتیم ؟ آنها از حدیث رفع القلم تخصیص فهمیدند، چون قلم را قلم تشریع گرفتند احل الله البیع بود ، یعنی گفت احل الله البیع الا الصبی تخصیص گرفتند، مراد من روشن شد ؟ این که مرحوم شیخ می گوید مراد قلم مواخذة است یا احکام جزائی ایشان می خواهد بگوید که با احل الله البیع نسبت ندارد، رفع القلم برای احکام جزائی است احل الله البیع برای احکام وضعی در باب عقود و قراردادها است ربطی به هم ندارد.

پس نکته ی فنی روشن شد که آیا رفع القلم مخصص اوفوا بالعقود هست یا نه رفع القلم مخصص احل الله البیع هست یا نه .

یکی از حضار: اگر قلم اصالت جزایی باشد

آیت الله مددی: نه دیگر نیست اگر جزایی باشد نیست .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین .